

۱۵۷۷۷۶

کاری از نشر نگاه معاصر

نگرش فلسفی

ایان جیمز کید

۳۰۰ ۷۶۸۰۹۷۶

ترجمه‌ی حسین حسینی

زندگی علم

نبرد فایر ابند، ویگنشتاین و کرکگور با علم زندگی

زورگاہی عالم

نکات و نکات
نشر نگاه معاصر

عنوان و نام پدیدآور	: زورگویی علم/ ویراستاران جاناتان بیل، ایان جیمز کید؛ ترجمه‌ی حسین حسینی.
مشخصات نشر	: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۱۵ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
فروست	: نگرش فلسفی.
شابک	: 978-622-6189-19-4
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.
یادداشت	: عنوان اصلی: Wittgenstein and scientism.
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۱۱-۱۱۵.
موضوع	: ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۸۸۹-۱۹۵۱ م.
موضوع	: Wittgenstein, Ludwig
موضوع	: علم‌گرایی.
موضوع	: Scientism
شناسه افزوده	: بیل، جاناتان.
شناسه افزوده	: Beale, Jonathan
شناسه افزوده	: کید، ایان جیمز، ۱۹۸۳ م.
شناسه افزوده	: Kidd, Ian James, 1983-
شناسه افزوده	: حسینی، حسین، ۱۳۶۳ - ، مترجم.
رده‌بندی کنگره	: B ۳۳۷۵
رده‌بندی دیویی	: ۱۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۳۶۹۴۶۱

زورگه به علم

نگارخانه
نشر نگاه معاصر

نبرد فایرا بند، ویتگنشتاین و کرکگور با علم زدگی

ایان جیمز کید

ترجمه ی حسین حسینی

زورگویی علم

نبرد فایرابند، ویتگنشتاین
و کرکگور با علم زدگی

نوشته‌ی

ایان جیمز کید

ترجمه‌ی

حسین حسینی

کتابخانه

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه‌ی پژوهشی نگاه معاصر)

مدیر هنری: باسم الرسام

حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سید کاظمی)

لیتوگرافی: نوید

چاپ و صحافی: پیکان

نوبت چاپ: یکم، ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۱۰۰

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۸۹-۱۹-۴

نشانی: تهران - مینی سیتی - شهرک محلاتی - فاز ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی

تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ / پست الکترونیک: negahe.moaser94@gmail.com

□ nashr_negahemoaser

فهرست

۷.....	□ مقدمه‌ی مترجم
۸.....	۱. علم‌زدگی چیست
۹.....	۱.۱. علم‌زدگی و معنا
۱۲.....	۱.۲. علم‌زدگی و فرهنگ
۱۳.....	۱.۳. علم‌زدگی و انسان
۱۵.....	۲. فایراند و علم‌زدگی
۱۷.....	۲.۱. فایراند و پسامدرنیسم
۱۸.....	۲.۲. فایراند و نسبی‌گرایی
۲۰.....	۲.۳. فایراند و روایت‌های کلان
۲۲.....	۲.۴. فایراند و بی‌بنیادی
۲۴.....	۳. کرکگور و علم‌زدگی
۲۶.....	۴. ویتگنشتاین و علم‌زدگی
۲۷.....	۴.۱. ویتگنشتاین و روحِ زمانه
۲۹.....	۴.۲. ویتگنشتاین و بینشِ فلسفی
۳۲.....	منابع
۳۷.....	۱. در جست‌وجوی حیرتِ ازدست‌رفته: ویتگنشتاین، فایراند و علم‌زدگی

۳۹	۲. تأثیرپذیری فایراوند از ویتگنشتاین
۴۴	۳. شیوه‌های زندگی و ارزیابی انتقادی
۵۰	۴. هستی و پس - زمینه
۵۶	۵. تبیین علی، ادعای گراف و زورگویی
۶۵	۶. نتیجه
۶۶	۷. پی‌نوشت‌ها
۶۶	منابع

۶۹	۱. نگاه بیرونی، انتزاع و شخص: تأثیر سورن کرکگور بر پل فایراوند
۷۰	۲. مقدمه
۷۶	۳. ارزش‌های فرا - فلسفی و سبک و سیاق فلسفی
۷۹	۴. کرکگور، هگل و نظام‌پردازی
۸۳	۵. تکثرگرایی فایراوند و فلسفه‌ی انسان‌دوستانه
۸۸	۶. فلسفه، علم و قابلیت انسان
۹۱	۷. زندگی انسانی و محدودیت‌های شناخت علمی
۹۸	۸. فلسفه، علم و اولویت شخص
۱۰۱	۹. فقر بی‌مایگی جهان‌بینی علمی
۱۰۳	۱۰. نتیجه‌گیری‌ها
۱۰۵	پی‌نوشت‌ها
۱۱۱	منابع

مقدمه‌ی مترجم

یکی از مهم‌ترین فیلسوفان علم، که اخیراً بیشتر به او توجه می‌شود، پل فایرابند است. او را تاکنون به عنوان فیلسوفی ضد علم، به حاشیه رانده بودند، اما در بسیاری از آثار جدید، از جمله مقالات پیش‌رومی‌بینیم که مخالفت او نه با علم، بلکه با علم‌زدگی^۱ بود. در این مقالات، نشان داده می‌شود که تفاوت علم با علم‌زدگی چیست و چرا فایرابند با علم‌زدگی مخالف بود. دیدگاه فلسفی فایرابند، بیش از همه، تحت تأثیر کرکگور و ویتگنشتاین بود و به همین مناسبت، نقدهای فلسفی این دو فیلسوف هم بر علم‌زدگی، بررسی می‌شود. سعی نویسنده‌ی این مقالات^۲ بر آن است که چهره‌ی واقعی فایرابند را به دور از برجسب‌های نادرست و تفسیرهای ناروا نشان دهد؛ چهره‌ای که نه نسبی‌گراست و نه ضد علم. در واقع، فایرابند با سلطه‌گری آن نوع رویکرد علمی مخالف بود که همه چیز را به ماده‌ی بی‌جان و منفعل، فرومی‌کاهد و عالم را بی‌اعتبار و آدم را بی‌اختیار می‌کند و جایی برای ابعاد دیگر فرهنگ انسانی، مانند اخلاق، هنر، دین، سنت و مانند این‌ها نمی‌گذارد. او به تعبیر خودش، در مقابل «زورگویی علم»^۳ ایستاد. برای شروع بحث، بهتر است ابتدا ببینیم که علم‌زدگی چیست و چه تفاوتی با جست‌وجوی علم و حقیقت دارد:

1. Scientism

۲. مقالاتی که در این کتاب آمده است نوشته‌ی ایان جیمز کید (Ian James Kidd) است که به طور تخصصی درباره‌ی پل فایرابند تحقیق می‌کند. بیشتر مطالب این مقدمه هم تلخیص مقالات او درباره‌ی فایرابند است.

3. Feyerabend, Paul (2011) *The Tyranny of Science*, edited by Eric Oberheim (Cambridge: Polity).

۱. علم‌زدگی چیست؟

علم‌زدگی، باوری است که شناخت علمی و فناوری حاصل از آن را دارای قدرت مطلق می‌داند و معتقد است که روش‌های علوم فیزیکی می‌تواند و می‌باید جایگزین روش‌های مورد استفاده در سایر رشته‌ها مانند فلسفه و به ویژه، علم مطالعه رفتار انسان و علوم اجتماعی گردد. سایمون بلکبرن^۱ در واژه‌نامه‌ی فلسفی آکسفورد، درباره‌ی علم‌زدگی می‌نویسد: «واژه‌ای بدنام برای اشاره به باوری است که روش‌های علوم طبیعی یا مقوله‌ها و امور شناخته‌شده در علوم طبیعی را، تنها مؤلفه‌ی مناسب برای هر نوع پژوهش فلسفی یا غیرفلسفی می‌داند».^۲ جیمز ولموث^۳ هم در کتاب خود با عنوان طبیعت و سرچشمه‌های علم‌زدگی، در تعریف علم‌زدگی می‌نویسد: «این باور که علم... و روش علمی... تنها راه طبیعی و قابل اعتماد برای کسب معرفتی است که درباره‌ی هر چیز واقعی، قابل دستیابی است».^۴

علم‌زدگی به معنی سیطره‌ی نوعی از علم فروکاهش‌گر و مکانیکی است که همه چیز را به ماده‌ی بی‌جان و منفعل فرومی‌کاهد. در علم‌زدگی، شاهد فروکاهش‌گری و نگاه ماشین‌وار و ابزاری به طبیعت و انسان هستیم. تنها نوع شناختی که در علم‌زدگی، معتبر و ارزش‌مند به شمار می‌آید، علوم طبیعی مانند فیزیک و شیمی است؛ به طوری که این علوم، بر همه‌ی ابعاد زندگی انسان، سیطره می‌یابد.^۵ علم‌زدگی، دست‌کم، چهار ویژگی دارد:

۱. تنها معرفت موجه و قابل قبول را معرفت علمی می‌داند هر چیز دیگری که با روش علمی اثبات نشده است، یا بی‌معنا می‌داند یا صرفاً احساس و نظری شخصی می‌شمارد.

۲. در نگاه علم‌زده، روش علمی نه تنها در علم باید جاری و ساری باشد، بلکه همه‌ی امور و علوم دیگر از جمله علوم انسانی را هم باید دربر بگیرد. حتی هنر هم، اگر

1. Simon Blackburn

2. Blackburn, Simon, 1994. *The Oxford Dictionary of Philosophy*. Oxford: Oxford University Press. p. 344.

3. James Wellmuth

4. Wellmuth, John James, 1944. *The Nature and Origins of Scientism*. Milwaukee: Marquette University Press. pp. 1-2.

5. Sorell, T. (1994). *Scientism: Philosophy and the Infatuation with Science*. Routledge University Press. p. 1.

می‌خواهد فراتر از اسطوره یا یک اِبراز وجود بی‌معنا باشد، باید لباسِ علم بپوشد و با زبانِ علم سخن بگوید.

۳. در علم‌زدگی، چاره‌ی همه‌ی مسائل، در علم و فناوری جست‌وجوی می‌شود. این نوع اعتماد و تکیه‌ی بیش از حد به علم، ناشی از این پیش‌فرض است که همه‌ی امور عالم، با تیغ علم، قابل جراحی و تحلیل است.

۴. چنان‌که گفته شد در علم‌زدگی شاهدِ رویکردی مکانیکی و فروکاهش‌گر به عالم و آدم هستیم و هرآن‌چه که با این روش و رویکرد، سازگار نباشد، غیر علمی و مبهم تلقی می‌شود. در رویکرد مکانیکی به طبیعت و انسان، هیچ فاعلیت و خلاقیتی در کار نیست و همه چیز بر اساس قوانین کلی و مکانیسم‌های بیرونی یا درونی تبیین می‌شود.^۱ بنابراین علم‌زدگی، برخلاف علم، بر پایه‌ی پیش‌فرض‌های نادرستی قرار دارد و با روحیه‌ی گشوده و اهل تحقیق در علم سازگار نیست. در علم‌زدگی، هرآن‌چه که با پیش‌فرض‌های بالا ناسازگار باشد، طرد و تحقیر می‌شود، در حالی که در علم، شاهدِ جست‌وجوی حقیقت و گشودگی نسبت به حقایق تازه هستیم.

۱.۱. علم‌زدگی و معنا

علم‌زدگی، ارتباطِ مستقیمی با بی‌معنایی دارد. با نگاهِ علم‌زده، جایی برای معنا و ارزش در عالم انسانی نمی‌ماند. اما علم‌زدگی، چگونه به بی‌معنایی می‌انجامد؟ پاسخ را باید در تصویری جست که در جهان‌بینی علم‌زده دیده می‌شود. برای نمونه، استیوارت کافمن^۲ از زیست‌شناسان برجسته‌ی معاصر، در وصفِ چنین تصویری، می‌نویسد:

دیدگاه رایج در زمانه‌ی ما، در اصل، فروکاهش‌گراست: همه‌ی پدیده‌ها در نهایت، بر اساس کنش و واکنش‌های ذرات بنیادین توضیح داده می‌شوند. شاید پیرسیمون لاپلاس^۳، در اوایل سده‌ی نوزدهم، این فروکاهش‌گرایی را به روشن‌ترین شکلی بیان کرده است. به تعبیرِ لاپلاس اگر کسی که هوشِ کافی دارد، از موقعیت و سرعتِ همه‌ی ذرات در جهان اطلاع داشته باشد، آینده و گذشته‌ی تمام رخدادهای عالم را محاسبه و پیش‌بینی می‌کند. چنان‌که استفان واینبرگ^۴ برنده‌ی جایزه‌ی نوبل، در عبارتِ مشهوری می‌گوید:

1. Williams R. N. and Robinson D. N. (eds). (2015). *Scientism: The New Orthodoxy*. Bloomsbury Publication. pp. 6-7.

2. Stuart Kauffman

3. Pierre-Simon Laplace

4. Stephen Weinberg

«نوک پیکان همه‌ی تبیین‌ها یکسره به سمت پایین می‌روند، از جامعه‌ها به مردم، به موجودات آلی، به سلول‌ها، به زیست-شیمی، به شیمی و سرانجام به فیزیک»^۱.

این دقیقاً همان معنای فروکاهش‌گری^۲ است که جایی برای معنا و ارزش باقی نمی‌گذارد و واینبرگ را به این نتیجه می‌رساند که: «هرچه بیشتر درباره‌ی جهان می‌دانیم، بی‌معناتر به نظر می‌رسد»^۳. ذرات متحرک لاپلاس فقط گواه اتفاق‌هایی هستند که به طور منفعلانه رخ می‌دهند و هیچ معنا، ارزش و فاعلیتی در آن‌ها نیست، در حالی که انتخاب‌هایی ما انسان‌ها از سوی خودمان به عنوان فاعل‌های انسانی انجام می‌گیرد.^۴ کافمن معتقد است که فروکاهش‌گرایی، دیگر، حتی مورد قبول فیزیک‌دانان برجسته‌ی امروزی هم نیست.^۵ در واقع، زیست‌شناسی را نمی‌توان به فیزیک فروکاست و اموری مانند حیات و فاعلیت، اموری واقعی هستند که در طبیعت وجود دارند. وقتی فاعلیت در جهان باشد، معنا و ارزش هم می‌آید که آن‌ها را هم باید به رسمیت بشناسیم. اگر حیات، فاعلیت، ارزش و معنا را به فیزیک فروبکاهیم، واقعیت آن‌ها را نادیده گرفته‌ایم. نه زیست‌شناسی، قابل فروکاستن به فیزیک است و نه اخلاق و فرهنگ بشری قابل فروکاهش به زیست‌شناسی است؛ گرچه نسبت‌هایی میان همه‌ی این قلمروهای گوناگون هست.^۶

1. Kauffman S. A. (2008). *Reinventing the Sacred: A New View of Science, Reason and Religion*. Basic Books. p. ix. 2. Reductionism

3. Weinberg, S. *The First Three Minutes. A Modern View of the Origins of the Universe*. New York: Basic Books, 1977, p.154. 4. Ibid.x 5. Ibid.

۶. در واقع، باید میان فروکاهش علی و فروکاهش وجودی، تمایز قائل شویم. برخی از دانشمندان و فیلسوفان به این تمایز توجه نکرده‌اند و رابطه‌ی علی را در طبیعت، به معنی فروکاهش وجودی پنداشته‌اند. برای توضیح این تمایز، تصویری را که روی پرده‌ی سینما با دستگاه پروژکتور افتاده است، تصور کنیم. دستگاه پروژکتور، علت و سرمنشأ آن تصاویر است، اما آن تصاویر را نمی‌توان با دستگاه پروژکتور، از نظر وجودی، یکی و یگانه دانست. به عبارت دیگر، تصاویر روی پرده، از نظر وجودی و هستی‌شناختی، قابل فروکاستن به دستگاه پروژکتور نیستند، بلکه فقط از نظر علی به دستگاه مزبور مربوط‌اند. تفاوت در این جاست که در مورد فروکاهش وجودی، آن‌چه فروکاسته می‌شود، با امر دیگر که ایجاد شده است، یکی و یگانه دانسته می‌شود؛ اما در فروکاهش علی، آن‌چه فروکاسته می‌شود، با امر دیگری که سرمنشأ آن است، متمایز است، اگرچه، به نحوی، به آن مربوط است. برای مثال، باطعمه‌ی ذمه‌ی مردان نه مانند باطعمه‌ی یک زن، و مکتب‌الاحیاء (التطایع و...

ما در جهان، با پدیده‌های نو- ظهور روبرو هستیم که باید وجودشان را به رسمیت بشناسیم؛ پدیده‌هایی مانند حیات، آگاهی، اراده و مانند این‌ها. برخلاف گفته‌ی واینبرگ، نوکِ همه‌ی پیکان‌ها به سمتِ پایین نمی‌رود و تبیین‌هایی هستند که رو به بالا دارند. عاشق و معشوقی که در ساحلِ دریا قدم می‌زنند و همدیگر را دوست دارند، واقعاً عاشق و معشوقی هستند که قدم می‌زنند و همدیگر را دوست دارند، نه این‌که صرفاً ذراتی متحرک باشند! اما در علمِ زندگی، همه چیز به ذراتِ بی‌جان و منفعل، فرومی‌کاهد و جهان، بی‌معنا و انسان هم بی‌اختیار می‌گردد.^۲

→ بلکه مانند ارتباطِ میانِ تصویرِ روی پرده و پروژکتور است. امورِ ذهنی، تنها از نظرِ علت و سرمنش، ممکن است قابلِ تحویل به فرایندهای مغزی باشند، اما به هیچ وجه، از نظرِ وجودی یا هستی‌شناسانه، قابلِ فروکاهش نیستند. در واقع، طبیعت، سرشار از پدیده‌های نو- ظهور است که ارتباط و پیوندِ آن‌ها با اجزای شان، علّی است، نه وجودی. برای نمونه، خِسی یا میعان، پدیده‌ای نو-ظهور است که در اجزای تشکیل دهنده‌ی خود، یعنی هیدروژن و اکسیژن، دیده نمی‌شود و از نظرِ وجودی قابلِ فروکاستن به آن‌ها نیست، اما از نظرِ علّی با آن‌ها مرتبط است. یک مولکول H_2O ، رطوبت و خِسی ندارد، اما با این حال، وقتی که این مولکول‌ها ترکیب می‌شوند، ویژگیِ نوپدید و جدیدی مانند خِسی، از آن‌ها بروز می‌کند. نمونه‌ی دیگر، فرایندِ هضم کردن است که اگرچه ناشی از سلول‌های معده است (ارتباطِ علّی)، اما یک ویژگیِ نو- پدید است، چون هیچ کدام از سلول‌های معده، چنین قابلیتِ ندارند. باز هم نمونه‌ای دیگر شاملِ اثرِ مغناطیس است که ویژگیِ نو-ظهور یا نو-پدیدی است که تنها از نظرِ علّی، قابلِ فروکاهش به اجزای تشکیل دهنده‌ی خود است، نه از نظرِ وجودی؛ چون، ویژگی‌های آن، کاملاً متفاوت با ویژگی‌های اجزای تشکیل دهنده‌ی خود است. یک نمونه‌ی ساده‌ی دیگر از این ویژگی‌های نو-ظهور، سفتی یا استحکامِ میزی است که رایانه‌ی من روی آن است، چون هیچ‌یک از ذراتی که در نهایت، این میز را می‌سازند، خودشان، صلب و جامد، به آن معنا که میز هست، نمی‌باشند. بنابراین، درباره‌ی جمود و صلابتِ میز، نمی‌توانیم قائل به فروکاهشِ وجودیِ میز به اجزای تشکیل دهنده‌اش باشیم. از سویِ دیگر، میانِ صلابت و سفتیِ میز و ذراتِ تشکیل دهنده‌ی آن، قائل به جدایی و دوگانگیِ مطلق هم نیستیم. در این زمینه، نک:

Searle, John. *Mind: A Brief Introduction*. Oxford University Press. 2005.

1. Ibid.

۲. بحثی مفصل درباره‌ی مبانی فلسفی علمِ فروکاهش‌گر و مکانیکی و نقدِ آن در مقدمه‌ی مترجم در کتابِ زیر آمده است:

موران، درموت. آشنایی با گادامر در سه جستان. ترجمه‌ی حسین حسینی. نشر نگاه معاصر. ۱۳۹۸.

۱.۲. علم‌زدگی و فرهنگ

علم‌زدگی به تعبیری که از فیلسوفان، روی دیگر سکه‌ی بی‌فرهنگی^۱ است.^۲ علم ریاضی‌وار که با گالیله و نیوتن آغاز شد و با دکارت به شکلی فلسفی درآمد، الگوی تمام علوم دیگر، حتی علوم انسانی شده است و در واقع آن‌ها را تبدیل به علوم غیر انسانی کرد! چون دقیقاً در این نوع نگاه علمی، انسان است که حذف می‌شود و همه چیز تبدیل به حرکات ذرات فیزیکی می‌گردد و هنگامی که انسان به سلول‌ها و ذرات فیزیکی فروبکاهد، نه اراده‌ای می‌ماند، نه هدفی؛ نه زیباشناسی معنا دارد، نه اخلاق. ما در این حالت، فقط با حرکت ذرات ریز مواجه‌ایم و بس. با این دیدگاه، نه دموکراسی معنا دارد و نه نظام حقوقی و قضایی، چون در این نگاه، اساساً با انسان‌های آگاه و مسئول سروکار نداریم، بلکه با ذرات ریز فیزیکی سروکار داریم که نه هدفی دارند و نه شعوری؛ و در اینجاست که همه‌ی بنیادهای فرهنگ انسانی فرومی‌ریزند و به «بی‌فرهنگی» می‌رسیم.

ما امروز با سیطره‌ی علم فروکاهش‌گری مواجه‌ایم که میراث گالیله و نیوتن است و انسان‌ها را به ارگانیسم‌ها، ارگانیسم‌ها را به سلول‌ها و سلول‌ها را به مواد شیمیایی و نهایتاً مواد شیمیایی را به ذرات فیزیکی فرومی‌کاهد. با چنین نگاهی، سخن واینبرگ عجیب نیست که می‌گفت: «هرچه بیشتر درباره‌ی جهان می‌دانیم. بی‌معناتر به نظر می‌رسد». این سخن فیزیک‌دانی فروکاهش‌گراست که معنا و ارزشی در جهان نیافته است.

اما این علم فروکاهش‌گر، برخلاف آن‌چه تحصیل‌گرایان^۳ تصور می‌کردند، بدون پیش‌فرض نیست و مستقیماً سراغ واقعیت نمی‌رود، بلکه آینده از ارزش - دآوری‌هاست. برای نمونه، نگاهی اتمیستیک (یا جدا - انگار) در این علم هست که امور جهان را انتزاعی و جدا از هم در نظر می‌گیرد، یا رویکردی مکانیکی در این علم هست که ماشین‌ها را به عنوان الگویی برای شناخت امور جهان در پس ذهن دارد.^۴

1. Barbarism

2. Henry Michel (2012). *Barbarism*. Translated by Scott Davidson. The Continuum International Publishing Group.

3. Positivists

۴. این علم‌زدگی به شکلی نامطلوبی در علوم انسانی هم وارد شده است و برخی با افتخار از مهندسی اجتماع و مهندسی انسان و مانند آن سخن می‌گویند، غافل از این که منطق علوم انسانی، منطقی دیگری است و شناخت انسان با شناخت اشیاء در علوم دقیقه تفاوت‌های بنیادین دارد.

۱.۳. علم‌زدگی و انسان

در علم، با قوانینِ ضروری و کلی سرو کار داریم. جهانِ علم، جهانِ ضرورت است و تسلیم، نه آزادی و خلاقیت. در نگاهِ علمی، فقط قوانینِ کلی حاکمند و فردیتِ تکرارنشده‌ی و بی‌همتایِ انسان معنا ندارد. چنین فردیت و شخصیتی، چهارچوب‌هایِ آن قوانینِ کلی را می‌شکند. چنین فردیتی، تازه‌کار و نوآفرین است و در قالبِ الگوهایِ تکرارپذیرِ علمی نمی‌گنجد.

قوانینِ ضروری در علم، اگرچه ممکن است تا اندازه‌ای، در جهانِ طبیعی و مادی، فرمان‌روا باشند، اما تناسبی با عالم انسانی ندارند. هر فرد انسانی، موجودی بی‌همتا، منحصر به فرد و تکرارناپذیر است. شخصِ انسان را از طریقِ واقعیتی دیگر، چه واقعیتِ طبیعی و چه اجتماعی، نمی‌توان به تمامی توضیح داد و نه می‌توان او را به آن واقعیتِ اجتماعی، روان‌شناختی، زیست‌شناختی و مانند آن فروکاست.

در واقع، شخص را نمی‌توان موضوعِ پژوهشِ علمی قرار داد؛ چون هیچ قانونی بر او روا نیست. آن نگرشی که زندگیِ انسان را محکومِ امور انتزاعی، نظام‌سازی‌هایِ کلی و قوانینِ ضروری کند، به جبرگرایی می‌انجامد و سرنوشتِ محتومی را حاکم بر زندگیِ انسان می‌داند. در این نگاه، هر آن‌چه که جان‌مایه‌ی زندگیِ انسان است؛ یعنی حیات، اراده، آگاهی و شعورِ منحصر به فرد اشخاص، نادیده گرفته می‌شود و انسان‌ها در

→ هستیم. برای نمونه در روان‌شناسی می‌بینیم که روان‌شناسانِ انسان‌گرا، وجودی، شناختی، معناگرا، گشتالت، فرا-شخصی، مثبت و... علیهِ مُدل‌هایِ علمی از انسان مانند مُدلِ رفتارگرایی شوریده‌اند و بر اختیار و مسئولیتِ آدمی صحنه نهاده‌اند. آن‌ها دیگر انسان را مانند یک شیء بی‌جان، منفعل و ناخودآگاه نمی‌بینند و از انتخاب و نقشِ محوریِ آن در زندگیِ انسان سخن می‌گویند (کلاسِر، ۱۳۹۸). یا در جامعه‌شناسی هم می‌بینیم که در مقابلِ علم‌زدگی، نظریه‌هایِ تفسیرگرایی (Interpretive social science) مطرح شده‌اند که کاملاً متأثر از فیلسوفانِ هرمنوتیک مانند گادامر است. جامعه‌شناسیِ تفسیرگرا در مقابلِ نگاهِ علمی (رفتارگرایی، نهادگرایی و مانند آن) می‌ایستد و انسان را بر اساسِ شعور، باورها و تفسیرهایش از جهان می‌فهمد. در این زمینه برای نمونه نک:

کلاسِر. ویلیام. تئوری انتخاب: درآمدی بر روان‌شناسی امید. ترجمه‌ی علی صاحبی. نشر سایه‌ی سخن. چاپ سی و سوم. ۱۳۹۸.

قالب‌ها و قوانین کلی جای می‌گیرند و درست مانند اشیائی بی‌جان، ناآگاه و بی‌اراده، بسته‌بندی و دسته‌بندی می‌شوند. در واقع، در این حالت، انسان‌ها به اموری مانند طبقه‌های اجتماعی، انگیزه‌های ناخودآگاه، قوانین ضروری بیرونی، کلی و غیر شخصی فروکاسته می‌شوند.

بی‌گمان، قوانین و ضرورت‌هایی در جهان طبیعی و مناسبات مادی هست؛ اما اگر دامنه‌ی این قوانین را آن‌چنان گسترش دهیم که بگوییم همه چیز در جهان، از پیش معین، ضروری و برای همیشه ثابت است، آن‌گاه بزرگ‌ترین خشونت‌ها را نسبت به عالم انسانی ورزیده‌ایم. این خشونتی است که همه‌ی افراد خاص و منحصر به فرد را در قالب مفاهیم کلی و انتزاعی، منحل می‌کند و فردیت و شخصیت آن‌ها را مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهد. درباره‌ی درخت بلوط، شاید بتوان همه‌ی درختان بلوط را در یک دسته جای داد، اما هنگامی که پای انسان به میان می‌آید، نمی‌توانیم و نباید او را تحت مقوله‌ای جای دهیم که هزاران نفر دیگر را هم با او بسته‌بندی کنیم: یک مستخدم، یک مرد، یک زن، یک سیاه‌پوست، یک کارگر، یک کارفرما، یک بورژوا، یک غربی، یک شرقی و دسته‌بندی‌هایی از این قبیل. ما نمی‌توانیم همه‌ی وجود منحصر به فرد یک انسان را به یک یا چند ویژگی او فروبکاهیم و همه را با یک چوب برانیم. دقیقاً با همین نوع فروکاهش انسان‌ها بود که نازی‌ها جان هزاران یهودی را گرفتند و همه را با برجسب‌های ذهنی خود بسته‌بندی و دسته‌بندی کردند. ویکتور فرانکل، به عنوان روان‌شناسی که از نزدیک شاهد شقاوت‌های نگاه مکانیکی، فروکاهش‌گر و علم‌زده به انسان بود، می‌نویسد:

اگر انسان را هم چون ماشینی معرفی کنیم، که واکنش‌های او ندانسته و نخواسته است... اگر او را موجودی نشان دهیم که بازچه‌ی رانه‌ها و عکس‌العمل‌هاست و فقط محصول وراثت، غریزه و محیط است؛ آن‌گاه به آن فضای پوچ‌انگاری دامن زده‌ایم که انسان مدرن... در معرض آن است. من این آخرین حد تباهی را در دو مین اردوگاه گاز، یعنی آشویتس، از نزدیک لمس کردم... کاملاً مطمئنم که اتاق‌های گاز آشویتس، تربلینکا و مایدانک، در اصل، نه در یک وزارتخانه، یا جایی دیگر در برلین، بلکه در میزها و تالارهای سخنرانی از سوی دانشمندان و فیلسوفان پوچ‌گرا آماده شد.^{۱۲}

1. Frankl E. Viktor. *The Doctor and The Soul*. New York: Washington Square. 1969. p. xxvii.

۲. مقابله با علم‌زدگی و فروکاهش‌گرایی، نه تنها در آرای فرانکل، بلکه کمابیش در میان همه،

۲. فایرابند و علم‌زدگی

اما چرا فایرابند با علم‌زدگی مخالف بود؟ تفاوتِ آرای فایرابند با علم‌ستیزی، نسبی‌گرایی و بی‌بنیادی در برخی فلسفه‌های پسامدرن چیست؟ این‌ها برخی موضوعاتی است که در این مقدمه بررسی می‌کنیم و بعد هم به طور اجمالی به بحث از مخالفتِ کرکگور و ویتگنشتاین با علم‌زدگی می‌پردازیم.

یکی از پژوهش‌گرانِ آثارِ فایرابند به نام مونوار^۱ در دفاع از او می‌نویسد: «فایرابند، دشمنِ علم نبود، بلکه برعکس، آثار او تلاشی بود برای اثباتِ این‌که علم، چقدر پیچ و

→ روان‌شناسانِ انسان‌گرا می‌بینیم. برای نمونه، آبراهام مازلو معتقد است علمی که همه چیز را به فیزیک فرو می‌کاهد، در علوم انسانی کمکی به ما نمی‌کند و همین علم است که باعث بی‌معنایی زندگی ما شده است (Maslow, 1970, pp. 11-12). این علم‌زدگی، کاری با ارزش‌ها ندارد و حتی وجهِ شخصی و درونی وجود انسان را هم نادیده می‌گیرد؛ چون این وجوه شخصی و درونی، جنبه‌ی عمومی ندارد و قابلِ مطالعه‌ی علمی نیست (Maslow, 1970, p. 7). علمی که فارغ از ارزش - داوری است، معیاری هم برای ارزیابی رشد و کمالِ انسان ندارد و هیچ چیزی درباره‌ی ارزش‌های غایی زندگی به ما نمی‌گوید (Maslow, 1970, p. 41). علمِ فارغ از ارزش - داوری، میراثِ علومِ فیزیکی است که کاملاً برای مطالعه‌ی حیات، به ویژه حیاتِ انسانی، نامناسب است و باید گفت که برای مطالعه‌ی انسان، مضر است (Maslow, 1971, p. 5).

از دیدِ مازلو، اگر می‌خواهیم انسان را بشناسیم باید به ارزش‌های شخصی، اهداف و آمال و طرح‌ها و مقاصدِ او توجه کنیم (Ibid). در حالی که در این علم نه با ارزش‌ها سرو کار داریم، نه با زیبایی و زشتی. برای نمونه، هیچ الکترونی نه زشت است و نه زیبا و مداری که به دور آن می‌گردد، از نظر اخلاقی نه درست است و نه نادرست. با چنین علمی نمی‌توان درباره‌ی زشتی رفتارِ هیچ‌کسی، حتی هیتلر، داوری کرد و دانشمندانی هم که وجوه شخصی و درونی تجربه را کنار می‌گذارند و اعلام می‌کنند که درباره‌ی اهداف زندگی، حرفی برای گفتن ندارند، به خوبی ابزارِ دستِ هر هدفِ سیاسی و اخلاقی شومی می‌شوند (Maslow, 1970, p. 19). چنین علمی شاید به کار مطالعه‌ی اشیاء بیاید، اما به کار مطالعه‌ی انسان‌ها نمی‌آید، چون اهداف و ارزش‌ها، در بنیاد و تار و پود هستی انسان‌هاست و علمی که این جنبه‌های بنیادین وجود انسان را نادیده بگیرد، درباره‌ی انسان هم حرفی برای گفتن ندارد (Maslow, 1970, p. 43). در این زمینه نک:

Maslow, A. H. (1970). *Religions, Values and Peak Experiences*. New York. The Viking Press.

Maslow, A. H. (1971). *The Further Reaches of Human Nature*. New York. The Viking Press.

تاب دارد و هیجان‌انگیز است و هم‌زمان تا چه اندازه می‌تواند پُربارتر و انسانی‌تر باشد. این دیدگاه او در مقابلِ تحصیل‌گرایانِ منطقی بود که از روایت‌های انتزاعی از علم دفاع می‌کردند.^۱ فایرابند در اثر معروفِ خود به نامِ علیه روش^۲ معتقد است که هیچ روش علمی واحد و صوری وجود ندارد که در همه‌ی پژوهش‌های علمی به طور یکسان و مکانیکی به کار رود. فرایند علم بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی است که تحصیل‌گرایان تصور می‌کردند. آرای فایرابند اگرچه در زمانِ خودش عجیب و غیر معقول تلقی می‌شد، اما امروزه بخشی از حکمتِ متعارف به شمار می‌رود^۳ و به تعبیر جان سرل^۴، اکنون، «تعداد کمی از فیلسوفان (علم) به دنبال روش واحدی می‌گردند که درباره‌ی هرآنچه علم نامیده می‌شود، جاری و ساری باشد».^۵

در واقع، فایرابند با تنگ‌بینی و خشک‌اندیشی برخی دانشمندان مخالف بود. او با زورگویی علم می‌جنگید و نمی‌پذیرفت که به نام علم بخواهیم همه‌ی سنت‌ها و فرهنگ‌های غیر علمی را کنار بگذاریم. او با تکرگرایی فلسفی خود از سنت‌ها، منابع و سرچشمه‌های گوناگون استفاده می‌کرد و می‌گفت: «هیچ اندیشه‌ای نیست که هرچند کهن و بیهوده باشد، نتواند شناخت ما را بهبود بخشد» و در نتیجه «تمام تاریخ اندیشه، باید در پژوهش‌های ما، وارد شود».^۶ او از تکرگرایی فرهنگی و معرفتی دفاع می‌کرد و می‌دانست که علم‌زدگی می‌خواهد همه چیز را یکنواخت و همگون کند و همه‌ی باورها و سنت‌هایی را که خارج از قلمرو علم می‌داند، حذف نماید. فایرابند در مقابل این گرایشِ تمامیت‌خواه ایستادگی می‌کرد. این موضع فایرابند، به معنی ستیز با علم نیست،

1. Munévar, Gonzalo (2000) 'Preface', to *The Worst Enemy of Science: Essays in Memory of Paul Feyerabend*. Oxford: Preston, John, Gonzalo Munévar, and David Lamb (eds.). Oxford University Press. pp. v-vi.

2. Feyerabend, P. (1993). *Against Method: Outline of an Anarchistic Theory of Knowledge*, 3rd ed. London: Verso.

3. Williams, Michael. (1998). *Feyerabend, Paul Karl (1924-94)*. In Routledge Encyclopedia of Philosophy. Ed. E. Crag. Vol. 2. pp. 640-42. New York. Routledge. p. 641.

4. John Searle

5. Searle, John. (2003). 'Contemporary Philosophy in the United States', in Nicholas Bunnin and E. P. Tsui-James (eds.), *The Blackwell Companion to Philosophy*, 2nd ed. Oxford: Wiley-Blackwell, 1-22. p. 11.

6. Feyerabend 1993 p. 33

بلکه به معنی مخالفت با علم‌زدگی یا آن چیزی است که «علم‌زدگی جهان‌خوار»^۱ نامیده‌اند.^۲

۲.۱. فایراند و پسامدرنیسم^۳

آیا فایراند پسامدرن بود؟ پیدا است که فایراند ویژگی‌هایی دارد که او را از نویسندگان مدرن، متمایز می‌کند: سبک نوشتار بازی‌گوش و غیرآکادمیک فایراند، تکررگویی او، رویکرد مثبت او به مردم عادی و سنت‌ها و باورهای عامه‌ی مردم، همگی با آداب و عادات آدم‌های مدرن تحصیل‌کرده، منافات دارد. از سوی دیگر، یکی از دست‌آوردهای جهان‌مدرن، حاکمیت علم جدید است که اتفاقاً فایراند با بزرگ‌نمایی و بُت‌سازی از آن مقابله می‌کند. او علم‌زدگی را «دشمن آزادی» و «دارای ویژگی تمامیت‌خواهانه» می‌داند.^۴ همه‌ی این‌ها شباهت‌هایی با مواضع پسامدرن دارد، اما توجه داشته باشیم که فایراند مخالف علم نبود، بلکه مخالف علم‌زدگی بود. برای نمونه، در علیه روش، به روشنی، می‌گوید که «منتقد علم نیست»، فقط مخالف تلقی‌های ساده‌لوحانه از علم است که از سوی فیلسوفانی ارائه می‌شود که دستی در علم ندارند، تاریخ آن را نمی‌شناسند و علم را «تابع قوانین ابلهانه‌ی خودشان می‌کنند».^۵

با این حال، مخالفت فایراند با هر نوع حاکمیت روش‌شناختی باعث شده است تا برخی او را یک پسامدرن افراطی بدانند.^۶ اما درباره‌ی این‌گونه داوری‌ها باید احتیاط کرد. برای رسیدن به یک داوری درست باید هم ویژگی‌های اساسی پسامدرنیسم را

1. Imperialist scientism

2. Dupré, John. (2003). *Human Nature and the Limits of Science*. Oxford University Press. P. 113.

۳. این قسمت، خلاصه‌ای از مقاله‌ی زیر است:

Kidd, I. J. *Was Feyerabend a Postmodernist?* (2016). *International Studies in the Philosophy of Science*, Volume 30, Issue 1.

4. Feyerabend, P. (2001). *Conquest of Abundance: A Tale of Abstraction versus the Richness of Being*, ed. Bert Terpstra (Chicago: University of Chicago Press). p. 243.

5. Feyerabend, P. (1993). *Against Method*, 3rd ed. (London: Verso) .p. 40.

6. Best, S. and Kellner, D. (1997). *The Postmodern Turn* (New York: The Guildford Press). p. 251.